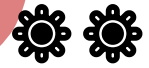
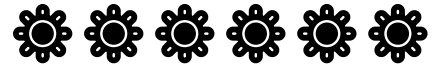


❁ مرد یخی | ترنج | ❁, ۱۹, ۱۲, ۲۷

[۲۲:۰۳



#پارت ۱۰۶

#ترنج

بعد چند لحظه از تو بغل متین ادم بیرون که گفت: لطفا خواهشا برو بالا استراحت کن به هیچی هم فکر نکن

با خجالت رفتم بالا واقعا به استراحت احتیاج داشتم تا این

افکارو از ذهنم پس بزنم

سرم گذاشتم رو بالشت بی هوش شدم و..

واقعا با وجود متین سفرمون بهترین سفر شد روزها می رفتیم  
بازارهای پاساژها جاهای گردشگری

شبها هم می رفتیم کنار ساحل تا نیمه های شب الان هم  
مثل سه شب گذشته

می خواستیم بریم کنار دریا لباس تابستونی خنکی پوشیدم  
هوا واقعا گرم بود یعنی مجبور بودیم ۲۴ ساعت اسپلیت ویلا  
رو روشن نگه داریم بعد از پوشیدن شالم رفتیم پایین

اصولا همیشه متین زودتر آماده می شد و پایین منتظر ما می  
نشست رفتیم کنارش

نشستم و دوتایی منتظر تشریف فرما شدن بهار شدیم اینو  
کاملا احساس

می کردم که بهار داره بهش خوش می گذره و اصلا به اتفاق  
های قبل فکر نمی کنه و اینا همه بخاطر متین بود  
با حرفای آرامبخش و مشاوره های

دلچسبش بهار که امد بلند شدیم باهم رفتیم بیرون قدم زنون  
از خیابون ها می گذشتیم چقدر این شهر شلوغ و زیبا بود

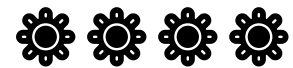
کنار ساحل که رفتیم پر آدم بود یه گروهی داشتن بازی می  
کردن یه گروهی داشتن می رقصیدن یه گروهی داشتن قلیون  
می کشیدن

ما رفتیم کنار چندتا جوون که داشتن گیتار میزدن و دورشون  
پر آدم بود  
صداشون واقعا قشنگ بود

ایستادیم کنار بقیه مردم و گوش کردیم

بعد از اتمام اهنگش یکی از همون جوونایی که گیتار میزد  
گفت: میخواییم یه مسابقه بزاریم و..

مرد یخی | ترنج | ❁, ❁, ❁, ❁, ❁  
[۱۹:۵۷]



#پارت ۱۰۷

#ترنج

بعد از اتمام اهنگش یکی از همون جوونایی که گیتار میزد  
گفت: میخواییم یه مسابقه بزاریم فرق نداره هرکس از دختر  
خانما یا آقا پسرا خواست میتونه شرکت کنه من گیتارم بهش  
میدم بیاد

اینجا وایسته بخونه بعد از مردم نظر سنجی می کنیم ببینیم که  
از صدای کی لذت بردن و پسندیدن  
بعد دیگه به برنده هدیه میدیم  
کیا موافقن؟؟

مردم شروع کردن به دست زدن سوت و سر صدا کردن  
تعداد مخاطبین کم بود چون اکثرا بلد نبودن گیتار بززن چندتا  
پسر امد با تعداد کمی دختر  
همون جوونی که مسابقه گذاشته بود

گفت: خب دیگه کسی نیست میخواییم شروع کنیم  
یهو بهار گفت: من هستم

نگاهش کردم بهار قبلا کلاس می رفت  
صداشم عالیه الان اینکه خودش پیش قدم شد خیلی خوب بود  
من میخواستم بهش پیشنهاد بدم اما پشیمون شدم

پسره با خوش رویی از بهار دعوت کرد  
و مسابقه شروع شد اول پسرا به نوبت خواندن  
بعد از اونم نوبت دخترا بهار آخرین نفر بود میخواستم ببینم  
بهار چی میخونه

با متین منتظر نگاهش کردیم که با خونسردی نشست رو  
صندلی پاش انداخت رو پاش گیتار گرفت تو دستش  
و شروع به خواندن کردن

وقتی متبحرن این دوتا چشما میمونن چی بگن بهت  
اگه متعهد بشی به قلب من همش متعلق میشه بهت  
با تو متحول شده حال دلم اینو متوجه شو نرو  
حالم از بس درسته پیشت از زندگی متوقع میکنی منو  
بین اگه بارون باره چترت میشم و آفتاب بتابه ابرت میشم  
بخوای که بمونی باهام تا ابد یه نفس هم صدای قلبت میشم  
بین اگه بارون باره چترت میشم و آفتاب بتابه ابرت میشم  
بخوای که بمونی باهام تا ابد یه نفس هم صدای قلبت میشم

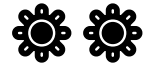
تو نباشی مته بندباز بی بندم  
بند دلمو به چشات میندم  
باشی مته دیوونه ها به کارات  
میخندم تو نباشی من تو نباشی من  
مته یه حس بچه یه گم شدم  
آخه من کی تو موهات گم شدم  
دیگه خیلی از عشقت پر شدم  
تو که باشی من تو که باشی من و..

(متبحر بردیا)

مرد یخی | ترنج | ۲۹, ۱۲, ۱۹ ❁

[۱۹:۵۹]





#پارت ۱۰۸

#ترنج

وقتی اهنگش تموم شد صدای سوت دستا بلند شد منو متین  
هم براش دست می زدیم

که همون جوون گفت: خانما و آقایون صبر کنید الان موقع  
دست زدن نیست

بزارین به ترتیب اسما رو که میخونیم

شما اگه خوشتون امد دست بزید

اول گروه پسرا که بودن بلند شدن با خوندن اسمشون هرکی

که خوشش امده بود دست میزد بعد از اونم دخترا و بعد از

اونم بهار بیشترین سر و صدا ها واسه ی اجرای بهار بود چون

محکم دست میزد و سوت جیغ هم همراهش بود



بوسی برای بهار فرستادم که جوابم با لبخندش داد

برنده مسابقه را بهار اعلام کردن

با درخواست مردم بهار یه آهنگ دیگه هم خوند و بعد از اونم

هدیه که گفت شده بود به بهار دادن یه خرس بزرگ بود

خندم گرفت خرسه از بهار بزرگ تر بود

یکی از وسط جمعیت بلند گفت: آقا قبول نیست اگه یکی از

پسرا هم برنده شده بود میخواستین این خرسو بدین بهش

بره باهاش خاله بازی کنه؟

با گفتن این حرف اکثر کسایی اونجا بودن شروع کردن به

خندیدن

که یکی از همون جوونا با خنده گفت: آره خرسو می دادیم

بهش به هر حال میتونه روز ولنتاین بره بده به دوست دخترش

عشقتش نامزدش

با این جوابی که داد همه شروع کردن به هو کشیدن و دست

زدن

متین با خنده سرش آورد کنار گوشم و گفت: پسرا دیونه

هستن؟ همچین چیزایی کادو میدن به دخترا؟ خب خودشون

حکم خرس دارن هم گنده هستن هم پشمالو دیگه خرس به  
چه کاری میاد؟

از حرف متین

با صدای بلندی شروع کردم به خندیدن

وای خدا تصورشم خنده داره فرض کن یه پسر با پایون  
صورتی دور گردنش

مشتی به بازو متین زدم و گفتم: خیلی دیونه ایی بخدا

همون لحظه بهار آمد گفتم: به به میبینم که بدون من گرم  
گرفتین

نگاهی به اطراف کردم دیدم جمعیت دارن متفرق میشن

متین به بهار گفتم: الان بجای این حرفا

یه فکری بکن چجوری اون کروکدیل ببریم

\_عمو جان تو دهات ما به اون میگن خرس نه کروکدیل

\_تو دهات شما وانته چیزی نیست اون کروکدیل ببریم ویلا؟

به کل کل های متین و بهار می خندیدم

آخرم زور از بهار شد متین مجبور کرد خرسش تا ویلا بیاره

متین تو راه برگشت به شوخی غر می زد: این خرسه الان باید  
منو بلند کنه بیاره نه من

بهارم در جوابش می گفت: عمو جان غر نزن خرس به این  
خوبی اصلا صداش در میاد؟

- تو یکی حرف نزن خودت خرس به لین بزرگی الان باید دوتا  
بچه داشته باشی من از اینا برا نوه ام بخرم پیام

بعد اون وقت باید برا تو یه خرس حمل کنم دلم برا مامانت  
میسوزه الان تو خونه باغ وحش باید درست کنه

با این حرف متین بلند زدم زیر خنده

که بهار با حرص جیغی زد و به طرف متین برگشت که متین با  
لحنی که سعی می کرد مضطرب باشه گفت: وای خدا خانم

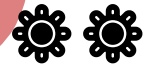
خرسه داره حمله می کنه

جلو نیا وگرنه به آقاه خرسه میگم بخورت و.....

🌸 @mardeyakhiiii 🌸

مرد یخی | ترنج [ترنج], ۱۹, ۱۲, ۳۰ ❁

[۱۸:۵۶]



#پارت ۱۰۹

#ترنج

\*فلش بک\*

ترنج جان خاله اون سینی رو بردار بیار

با صدای بلندی گفتم باشه چشم

صدای خاله زینب زن عمو احمد بود وای که چقدر این زن  
مرد به من لطف کردن

الان دوماهه دارم کنارشون زندگی می کنم

هوای منو مثل بچه های خودشون داشتن  
به روم نمی آوردن جریان حاملگی یا بقیه جریان هارو خبری از  
زخم زبون نبود

هیچکاری هم نمیذاشتن من بخاطر وضعیتم بکنم ولی خب  
دیگه تو این یه مورد مخالف بودم باهاشون اینجوری خودمم  
راحت نبودم نمی شد که کاری نکنم بخورم بخوابم

امروز مادر عمو احمد آمده بود اینجا برخلاف عمو احمد بود  
میدونستم تو زندگی پسرش و عروسش مزاحمم میدونستم که  
فکر می کنه من بد شگونم و تو زندگی پسرش نحسی میارم  
واسه همین برخوردش یکم ناراضی بود

تو این مدتی هم اینجا هستم حامد برادر همو احمد (دوست  
میلااد روهم دیدم)

چقدر مهربون بیشتر از همه توجهش من بودم مراقبم بود  
وقتی می دیدمش

شوخی می کرد تا مثلا من تو فکر نرم  
سینی چایی رو بردم بیرون که مادر عمو احمد که بچه ننه  
صداش میکردن چشم غره ایی بهم رفت در جواب چشم  
غرش لبخندی زدم

و سینی چایی رو جلوشون نشستم می خواستم برم که خاله  
زینب نداشت

مجبور شدم بشینم میدونم ننه با این وضعیت راضی نیست من  
جلو چشمش باشم همینجوری خیره بودم به زمین  
خیلی معذب بودم

با صدای ننه که با اخمای درهم زل زده بود بهم گفت: اینجا  
بیکار نشین بیا کمک زینب بده سبزی هارو پاک کن اینجا نون  
مفت نیسته

اشکال نداره ترنج ناراحت نشو تو قراره مشکلات بیشتر از این  
تحمل کنی

قرار نیست با یه حرف ناراحت شی و بچه روهم اذیت نکن  
چشمی گفتم و رفتم کنار خاله زینب سبزی پاک کنم خاله  
زینب برای دفاع از من گفت: نه نیازی نیست ترنج مهمون  
مای قدمش سر چشم تازه خیلی بهم خیلی هم کمک میکنه

لبخندی به مهربونیش زدم که

ننه گفت: مهمون یکی دو روزه نه دوماه

از سرباریم ناراحت می شدم نه از حرفای ننه

خودم مشغول سبزی پاک کردن نشون دادم سعی کردم  
بیخیال باشم تا خاله زینبم ناراحت نکنم و....